

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۱۱

اعمال رسولان ۸

کریگ کینر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه یازدهم در مورد اعمال رسولان ۸ است.

در فصل ۷ کتاب اعمال رسولان، استیفان زمینه‌های الهیاتی لازم برای این مأموریت را خارج از اورشلیم یا فراتر از اورشلیم و یهودیه فراهم می‌کند. اما فیلیپ اولین کسی است که رسماً شروع به انجام آن می‌کند.

در واقع، افراد زیادی پراکنده شدند و در فصل ۱۱ می‌خوانیم که بسیاری از آنها مژده را با خود می‌بردند. اما فیلیپ کسی است که روایت می‌شود. او یکی از آن هفت نفر، یکی از رهبران جنبش مسیحی یهودی هلنیستی است.

و بنابراین، در فصل ۸، آیات ۵ تا ۲۵، مأموریت فیلیپ به سامره و در آیات ۲۶ تا ۴۰، خدمت او به یک مقام درباری آفریقایی را می‌بینیم. ما با آیات ۸.۵ تا ۱۳، یعنی ایمان آوردن سامره، شروع می‌کنیم. فصل ۸ و آیه ۵ از یک شهر سامری صحبت می‌کند.

احتمالاً منظور شهر اصلی سامری، نیاپولیس، است که در محل شکیم باستانی قرار داشت. احتمالاً منظور محل شهر باستانی سامره نیست، که دیگر یک شهر سامری نبود. این شهر به شهری عمدتاً یونانی تبدیل شده بود.

بازسازی شده بود. بنابراین احتمالاً منظور نیاپولیس در محل شکیم باستانی بوده است. شکیم، که در واقع در بازگویی استیفان از تاریخ اسرائیل در فصل ۷، آیات ۱۵ و ۱۶ به آن اشاره شده است.

خب، خیلی‌ها دارند ایمان می‌آورند، اما یکی از کسانی که او آنجا با او برخورد می‌کند، شمعون جادوگر است. خب، غیریهودیان زیاد از جادو استفاده می‌کردند. این کار در عشق رایج بود.

شما جادوی عشق را برای اغوا کردن مردم به دوست داشتن خود، برای مجذوب کردن آنها به ترک همسر و آمدن به دنبال شما، برای شعله‌ور کردن عشق به شما و غیره استفاده می‌کردید. همچنین در ورزش‌ها نیز از جادو استفاده می‌شد که در آن از جادو برای کشتن حریفان خود با نفرین و به هم ریختن ارابه‌هایشان و غیره استفاده می‌کردید. یا اگر طرفدار تیم خاصی بودید، این کار را انجام می‌دادید.

بنابراین جادو به طور خاص در مصر بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت. ما شواهد زیادی برای آن داریم زیرا خب، ما پاپیروس‌های زیادی از مصر داریم و پاپیروس‌های جادویی زیادی وجود دارد. اما جادوگران یهودی گاهی اوقات از بهترین جادوگران محسوب می‌شدند.

با وجود اینکه برخی از معلمان یهودی می‌گفتند جادو خیلی بد است و قرار نیست این کار را انجام دهید، بسیاری از خاخام‌ها می‌گفتند، خب، باید بین توهمات، فقط ترفندهای جادویی از یک طرف، یا آنچه که به وسیله ارواح، شیاطین انجام می‌دهید، تفاوت قائل شوید. و این ممکن است تمایز خوبی برای ایجاد باشد. اما اگرچه خاخام‌ها جادو را محکوم می‌کردند، می‌بینیم که برخی از خاخام‌های بعدی کاری انجام می‌دهند که واقعاً شبیه جادو است، سعی می‌کنند از اسرار خلقت برای ایجاد قسمت عقب گوساله و چیزهایی از این قبیل استفاده کنند.

دلیل اینکه یهودیان به خاطر جادو شناخته شده بودند این بود که جادو اغلب با توسل به نام یک روح برتر برای مقابله با یک روح پایین‌تر عمل می‌کرد. و یهودیان به دانستن نام مخفی خدای خود شهرت داشتند زیرا یهوه، چیزی که واقعاً داشتیم، یهوه، حروف، مصوت‌های لازم برای آن را نداشتیم. و در نتیجه، این فقط یک سنت در مورد نحوه تلفظ آن بود زیرا یهودیان معمولاً دیگر نام مقدس را در ملاء عام تلفظ نمی‌کردند.

آنها او را به جای یهوه، «خداوند» صدا می‌زدند. بنابراین، این یک نام مخفی محسوب می‌شد. و در جادو، گاهی اوقات مردم هر تغییر شکل ممکن را برای تلفظ آن نام الهی امتحان می‌کردند.

اگرچه برخی از چیزهایی که مردم فکر می‌کردند فقط تغییر شکل نام الهی هستند، اما از مصوت‌ها برای جادو نیز استفاده می‌شد. بنابراین گاهی اوقات مردم فقط از مصوت‌های مختلف استفاده می‌کنند. اما در هر صورت، جادوگران یهودی بسیار مشهور بودند.

شما یک جادوگر یهودی، یک پیامبر دروغین یهودی را در اعمال رسولان فصل ۱۳ می‌بینید. هفت پسر اسکیا را می‌بینید که جن‌گیر هستند، اما کاری که آنها انجام می‌دهند مشابه شیوه‌های جادوگری باستان است. و افرادی را می‌بینید که یهودی نبودند و سعی می‌کردند از نام یک خدای یهودی استفاده کنند و فرشتگان و غیره را احضار کنند.

در هر صورت، سیمون در این شهر سامری به خاطر جادوگری شهرت زیادی کسب کرده است. حالا سباست در همان نزدیکی بود. سباست، احتمالاً نزدیک‌ترین معادل امروزی ما چیزی شبیه آگوستا است.

سباست شهری یونانی بود که در محل سامره باستانی بنا شده بود. و سباست به معنای ماه اوت بود. این شهر به نام لقب امپراتور نامگذاری شده بود.

و در این شهر یونانی، ما شواهدی داریم از آنچه که در واقع در برخی مکان‌های دیگر نیز در حال وقوع بود، اما در آنجا نیز در حال وقوع بود، اینکه بسیاری همه خدایان مذکر را در یک نوع ترکیب از خدای مذکر، اما با یک زوج، همه خدایان مؤنث را در یک خدای مؤنث ترکیب می‌کردند. جاستین شهید، که در واقع در قرن دوم اهل ناپولیس بود، چیزی که امروزه نوبیلیس نامیده می‌شود، در قرن دوم، جاستین شهید، که یک غیریهودی از منطقه سامری بود، اگرچه از نظر مذهب سامری نبود. او بعداً زمانی که به عنوان یک مسیحی می‌نوشت، مسیحی شد.

او می‌گوید که شهرت و سنت آنجا این بود که شمعون به عنوان تجسم خدای مذکر و همسرش، هلنا، به عنوان تجسم، آواتار خدای مؤنث به تصویر کشیده می‌شد. ما نمی‌دانیم که آیا این سنت به قرن اول میلادی برمی‌گردد یا خیر، اما احتمالش زیاد است. او اهل منطقه‌ی مناسبی است که در این مورد چیزی بداند.

و این تا حدودی منطقی است زیرا در این متن آمده است که او ادعا می‌کند قدرت بزرگ خداست. حال، به یاد داشته باشید که در اعمال رسولان افرادی هستند که ادعا می‌کنند کسی هستند. غمالائیل گفت که تئوداس ادعا کرد کسی است.

و در اعمال رسولان فصل ۱۲، هیرودیس آگریپاس اول می‌خواهد مانند یک خدا مورد پرستش قرار گیرد. در مقابل، پطرس پرستش را رد می‌کند، اعمال رسولان فصل ۳ و آیه ۱۲. و همچنین در اعمال رسولان فصل ۱۰، پولس پرستش را رد می‌کند.

پولس و برنابا در اعمال رسولان فصل ۱۴، تکریم را رد می کنند. اما اینجا کسی هست که می خواهد والا مقام شود. عیسی در انجیل لوقا چه گفت؟ هر که بخواهد خود را والا کند، پست خواهد شد و هر که خود را فروتن کند، والا مقام خواهد شد.

خب، سامری ها توسط فیلیپ تعمید داده شدند. آنها قبلاً ختنه شده بودند. بنابراین، مسئله اینکه آیا باید آنها را ختنه کنید یا نه، به شکلی که بعداً در مورد غیریهودیان مطرح می شود، مطرح نمی شود.

اما سامری ها، اگر به یهودیت روی می آوردند، فقط با غسل تعمید به یهودیت روی می آوردند، زیرا آنها کسی را دوباره ختنه نمی کردند، مگر اینکه ختنه نشده باشند، که در آن زمان در واقع یک روش پزشکی وجود داشت. برخی از یهودیانی که در دوران مکابیان بسیار هلنی شده بودند و می خواستند در مسابقات شرکت کنند، توسط یونانیان مورد تمسخر قرار می گرفتند زیرا ختنه شده بودند، آنها راهی پیدا کردند تا پوست ختنه گاه خود را به جلو بکشند و طوری نشان دهند که ختنه نشده اند. اما من هیچ موردی از افرادی که ختنه شده و سپس ختنه نشده و سپس دوباره ختنه شده باشند، نمی شناسم.

اما در هر صورت، گرویدن یک سامری به یهودیت، به معنای انکار هویت سامری او تلقی می شد. این کار خیانت به قوم خود تلقی می شد. اینکه یک یهودی مانند فیلیپ، سامری ها را به پیروی از یک مسیح یهودی دعوت کند، چیزی شبیه خیانت به یهودیت نیز تلقی می شد، زیرا، خب، این مسیح ماست و شما نباید این افراد را به این راحتی به داخل دعوت کنید.

اما این از برنامه الهیاتی شهادت غیرمتمرکز پیروی می کند که در فصل ۷ مورد بحث قرار گرفت و توسط عیسی در فصل ۱ و آیه ۸ و فصل ۸ و آیه ۱۳ ترویج شد. در اینجا ما شاهد یک رویارویی قدرت هستیم. جادوگران بت پرست گاهی اوقات می توانستند برخی از نشانه های خدا را کپی کنند.

شما این را در خروج فصل ۷ و آیه ۱۱، آیه ۲۲، فصل ۸ و آیه ۷ می بینید. اما محدودیتی وجود داشت. به خروج فصل ۸ آیات ۱۸ و ۱۹ می رسید. جادوگران فرعون هرگز نتوانسته بودند مقیاسی را که خدا روی آن کار می کرد، کپی کنند.

منظورم این است که خدا مالک جهان هستی است. خدا در طبیعت کار می کند. شما هرگز نمی توانید آن مقیاس خلق یک جهان دیگر یا چیزی شبیه به آن را کپی کنید.

اما آنها به نکته ای می رسند، خروج ۸: ۱۹ و ۱۹، و سپس در فصل ۹ و آیه ۱۱، جایی که آنها اصلاً نمی توانند کارهایی را که موسی انجام می داد، انجام دهند. و در واقع، آنها تشخیص می دهند که این انگشت خداست جالب اینجاست که در لوقا فصل ۱۱، جایی که عیسی در مورد بیرون راندن دیوها صحبت می کند، عیسی می گوید، اگر من، با انگشت خدا، دیوها را بیرون می کنم، پس پادشاهی خدا بر شما آمده است، به میان خود بیایید.

امروزه در بسیاری از نقاط جهان، جادوگران به این دلیل تغییر مذهب می دهند که می بینند قدرت خدا واقعاً فارغ التحصیل شده است DMIN بیشتر است. کسی را می شناسم که از مدرسه علوم دینی آذربای با مدرک چند عکس و گزارش برای من فرستاده است که چگونه گاهی اوقات در یک سال، ۲۰ جادوگر آشکارا ادعا می کنند که این کاری است که آنها انجام می دهند، تغییر مذهب داده و فقط در یک بخش از اندونزی، جایی که او اهل آنجاست، غسل تعمید داده شده اند. و ما گزارش هایی از این دست از بسیاری از نقاط آفریقا و جاهای دیگر داریم.

در گزارشی از جنوب آفریقا، یک مبلغ سیاه‌پوست اهل آفریقای جنوبی، که گمان می‌کنم اهل زولو باشد، موعظه می‌کرد. و یک جادوگر، یک جادوگر که نفرین و چیزهایی از این قبیل می‌کرد، آنجا بود. اما او کنجکاو بود که چه اتفاقی دارد می‌افتد.

و او به جمعیت پیوست و تمام این طلسم‌ها را به موهایش بافته بود. خب، قدرت روح‌القدس آنقدر قوی بود که او از حال رفت. او به زمین افتاد.

و وقتی به هوش آمد، تمام موهایش با تمام طلسم‌ها ریخته بود. او مسیحی شد و خود را به مسیح سپرد. مطمئنم موهایش دوباره رشد کرد.

اما در هر صورت، ما امروزه شاهد تعدادی رویارویی قدرت در سراسر جهان هستیم. و من برخی از آنها را به دلپذیرترین شکل تجربه کرده‌ام، اما پیروزی خدا را دیده‌ام، قدرت خدا برتر از قدرت شیطان است. و برخی افراد بیشتر از دیگران مستعد ورود به این عرصه هستند.

من دوست ندارم وارد این موقعیت‌ها شوم. اما خدا پیروز است. خب، در آیات ۱۴ تا ۲۵، یعنی بقیه این روایت، درباره تأیید رسولی تغییر کیش سامری‌ها می‌آموزیم.

حال، قبلاً در مورد بحث‌های جاری در مورد تعمید در روح القدس اشاره کردم که از نظر الهیاتی، کار روح القدس یک بسته است. این را در آیات ۲۳۸ و ۲۳۹ می‌بینید. اگرچه برخی می‌گویند آنچه در آیات ۲۳۸ و آمده این است که توبه و تعمید پیش‌نیاز هستند و لزوماً بلافاصله پس از آن، عطای روح القدس ۲۳۹ حاصل نمی‌شود.

اما فکر می‌کنم احتمالاً کمی آشفته‌تر از این است. من دوستی دارم به نام دنی مک‌کین که در نیجریه تدریس می‌کند. و من به مدت سه تابستان به او در تدریس در آنجا ملحق شدم، اما او دهه‌هاست که آنجاست.

دنی در مورد اینکه چگونه بخش‌های مختلف کتاب اعمال رسولان را به اعضای کلاس اختصاص خواهد داد صحبت می‌کند. و او خواهد گفت، خب، دریافت روح در کتاب اعمال رسولان چگونه است؟ بسته به بخشی که دارند، خب، شما اول غسل تعمید می‌گیرید، سپس روح را دریافت می‌کنید، یا روح را دریافت می‌کنید و سپس غسل تعمید می‌گیرید. برخی از این موارد ممکن است استثنایی باشند، اما نکته این است که خدا حاکم مطلق است.

خدا محدود به انجام آن فقط به یک روش نیست. ممکن است یک الگوی ایده‌آل وجود داشته باشد، اما بگذارید خدا، خدا باشد. در هر صورت، در اصل، ما روح را در هنگام تبدیل دریافت می‌کنیم، اما از نظر تجربی لزوماً همه جنبه‌های آن را به طور همزمان تجربه نمی‌کنیم.

محققان به طرق مختلف به این موضوع پرداخته‌اند. برخی می‌گویند، خب، سامری‌ها هنوز واقعاً ایمان نیاورده بودند. این دیدگاه، دیدگاهی است که در میان مفسران اعمال رسولان یا تقریباً هر زمان دیگری، در اقلیت قطعی قرار دارد.

بیشتر مفسران اعمال رسولان اذعان دارند که آنها ایمان آورده بودند، اما حداقل این جنبه از کار روح را هنوز تجربه نکرده بودند. فکر می‌کنم کالوین گفته است که آنها هنوز نشانه‌های ظاهری روح را تجربه نکرده بودند. به هر حال، چیزی وجود داشت که رسولان احساس می‌کردند باید داشته باشند و هنوز نداشتند.

نکته مهم اینجا است که سامری‌ها نیز این هدیه را دریافت کردند، و کلیسای اورشلیم این را به رسمیت می‌شناسد و تأیید می‌کند، یا حداقل رهبران آنها این را می‌دانند. پطرس و یوحنا این را می‌خواهند. آنها می‌خواهند که آنها روح را دریافت کنند.

روح، طبق تأکید لوقا، اعمال رسولان ۸: ۱، روح قدرت شهادت است. بنابراین، سامری‌ها در مأموریت شریک می‌شوند. حال، این چیزی نیست که یهودیان معمولاً انتظار داشتند.

بیشتر یهودیان، وقتی از جلیل به اورشلیم می‌رفتند، اگر جلیلی بودند، مثل پطرس و یوحنا، از سامره عبور می‌کردند. سفرشان سه روزه بود. اگر از راه غیرمستقیم می‌رفتند، طولانی‌تر می‌شد.

بعضی‌ها این کار را می‌کردند، اما بیشتر یهودیان از سامره سفر می‌کردند. سامری‌ها گاهی آنها را هنگام رفتن به اورشلیم مسخره می‌کردند. داستان یک سامری نقل شده است که می‌گفت، چرا به اورشلیم می‌روید؟ کوه جرزیم، کوه مقدس ما، از کوه صهیون بلندتر است.

در واقع، این تنها کوهی بود که در طول سیل پوشیده نشد. خاخام نمی‌دانست چه بگوید، اما دستیار خاخام، که الاغبان او بود و خاخام بر آن سوار بود، گفت: «خب، طبق تورات، فقط کوه‌های آرات در آب فرو نرفته‌اند.» سامری شرمنده شد و در نتیجه، طبق داستان، خاخام از الاغ خود پیاده شد و اجازه داد الاغبانش سوار آن شود، زیرا او در کتاب مقدس بسیار ماهر بود.

اما این اتفاق در لوقا فصل ۹ رخ داده بود، جایی که آنها از سامره عبور می‌کردند و سامری‌ها از اینکه آنها به سمت اورشلیم می‌رفتند بسیار ناراضی بودند. و پطرس و یوحنا، ببخشید، نه پطرس و یوحنا، یوحنا و یعقوب می‌خواستند آتش از آسمان را بر سامری‌ها نازل کنند. آنها می‌خواستند مانند الیاس عمل کنند، اما واقعاً نمی‌فهمیدند که خدا واقعاً چه می‌خواهد.

خدا واقعاً به سامری‌ها اهمیت می‌داد. بنابراین، یوحنا در این مرحله نقش بسیار متفاوتی را ایفا می‌کند. اما می‌توانید در لوقا فصل ۱۷ نیز ببینید که اوضاع به سمت آن پیش می‌رود، جایی که عیسی تعدادی از جذامیان را شفا می‌دهد و تنها کسی که برای تشکر برمی‌گردد، یک سامری است و عیسی او را ستایش می‌کند.

بنابراین، آنها چیزهایی یاد می‌گرفتند. و البته، ما از یوحنا فصل ۴ می‌دانیم که آنها در آنجا کارهای دیگری هم داشتند. اما در هر صورت، این نکته قابل توجهی است که آنها می‌خواهند سامری‌ها روح القدس را دریافت کنند.

این قطعاً برای جلیلی‌ها یک تغییر است. این یک گذار است. آنها هنوز به غیریهودیان نرسیده‌اند، اما در مسیر درست حرکت می‌کنند.

فصل ۸ و آیه ۱۷. ما نمونه‌های نادری از دست گذاشتن برای دعا در یهودیت داریم. البته، در عهد عتیق دست‌ها برای رساندن برکت و دعا گذاشته می‌شدند.

ما در فصل ۶ در مورد دست گذاشتن برای آمدن روح القدس، برای خدمت، و پیشینه عهد عتیق برای آن صحبت کردیم. اما دست گذاشتن برای دعا به طور کلی چندان رایج نبود. اما در اینجا، پطرس و یوحنا که بر هفت نفر قبلی، از جمله فیلیپ، دست گذاشته بودند، اکنون بر سامریان دست گذاشته‌اند.

هدف این نیست که قدرت را برای خودمان نگه داریم، یا دانش را برای خودمان، به هر دلیلی، یا هر چیز دیگری. هدف این است که آن را منتشر کنیم، تا حد امکان آن را تکثیر کنیم تا حد امکان همکاران بیشتری داشته باشیم. برداشت محصول عالی است.

.کارگران کم هستند. بیایید در پی تکثیر آن باشیم. فصل ۸، آیات ۱۸ تا ۲۴.

خب، جادوگران نشانه‌هایی را نشان می‌دهند و شمعون چیزی می‌بیند که به او نشان می‌دهد مردم روح‌القدس را دریافت کرده‌اند. دیدگاه‌های مختلفی در مورد اینکه چه چیزی ممکن است بوده باشد، وجود دارد، اینکه آیا چیزی شبیه به زمانی است که استیفان در آیه ۱۵:۶ شبیه فرشته به نظر می‌رسد. بسیاری از مردم فکر می‌کنند که این زبان‌ها هستند زیرا زبان‌ها در جاهای دیگر ظاهر می‌شوند. اما من فکر می‌کنم لوقا چنان تأکید زیادی بر ارتباطات بین فرهنگی دارد که اگر مطمئن باشد که در این مورد اتفاق افتاده است، دوست دارد زبان‌ها را روایت کند.

بنابراین، من تمایل دارم فکر کنم که احتمالاً زبان‌ها نبوده، اما احتمالاً این دیدگاه اکثریت افرادی است که سعی می‌کنند آن را به هر چیزی محدود کنند. جیمز دی. جی. دان فکر می‌کند که احتمالاً زبان‌ها بوده است با توجه به لوک اکس، می‌تواند هر نوع پیشگویی باشد، اگرچه اگر لوک دقیقاً می‌دانست که چیست، باز هم ممکن بود به آن اشاره کند.

شاید او جزئیات مربوط به این موقعیت را نداند. اما هر چه که بوده، چیزی بوده که سایمون دیده، شاهدش بوده، و گفته، من همان قدرتی را می‌خواهم که این حواریون دارند، چون، وای، این واقعاً دراماتیک است. خب، جادوگران به خرید فرمول‌های جادویی عادت داشتند.

و بنابراین اکنون او می‌خواهد این قدرت را برای اعطای روح القدس بخرد. اما هیچ کس نمی‌تواند روح را بخرد. این هدیه خداست.

و هیچ پولی در دنیا وجود ندارد که برای به دست آوردن شایسته‌ی موهبت الهی کافی باشد. ما باید آن را به عنوان موهبت الهی بپذیریم. همه ما از موهبت‌های یکسانی برخوردار نیستیم.

ما فقط باید به هدایایی که داریم وفادار باشیم و اگر خدا می‌خواهد هدایای بیشتری به ما بدهد، آنها را با روی باز بپذیریم. اما شمعون رویکرد اشتباهی را در پیش گرفت. و شمعون دیگر، شمعون پطرس، می‌گوید: تو و پولت با شما هلاک می‌شوید.

بنابراین، سیمون از آنها می‌خواهد که برایش دعا کنند. بنابراین ماجرا تا حدودی مثبت تمام می‌شود. حداقل سیمون متوجه می‌شود که در دردسر افتاده و می‌خواهد که برایش دعا کنند.

و او حق آنها را برای انجام این دعا به رسمیت می‌شناسد. نمی‌گوید که او برای خودش توبه کرده است. و طبق روایات بعدی، او توبه نکرده است.

فقط یک شهید و دیگران. اگرچه باید این را هم در نظر داشته باشید که کلیسای متأخر، وقتی با پیامبران، دروغین زمان خود سر و کار داشتند، اگر کسی را داشتند که می‌توانستند در عهد جدید به او ربط دهند مفید بود. و برخی از آن پیامبران دروغین در واقع می‌خواستند در عهد جدید تقدیمی داشته باشند که غیر از سنت رسولان عمومی باشد.

بنابراین، ما با اطمینان نمی‌دانیم که آیا او از نظر تاریخی توبه کرده است یا خیر. اما لوقا آن را با نکته‌ای نسبتاً مثبت به پایان می‌رساند، جایی که حداقل او فرصت انجام این کار را دارد. در فصل ۸، آیات ۲۶ تا ۴۰، به ایمان آوردن یک مقام آفریقایی می‌پردازد.

ضمناً، فیلیپ نقش یک پیشرو را ایفا می‌کند. شاید نه به همان شکلی که یحیی تعمید دهنده برای عیسی عمل کرد، اما اسکات اسپنسر اشاره کرده است که فیلیپ اغلب در کتاب اعمال رسولان نقش یک پیشرو را برای پطرس ایفا می‌کند، زیرا فیلیپ است که ابتدا برای سامریان موعظه می‌کند. خوب، همانطور که پطرس و یوحنا در راه بازگشت به خانه هستند، آنها نیز برای سامریان موعظه می‌کنند.

آنها از کاری که فیلیپ قبل از آنها انجام داده بود، درس گرفته‌اند. و آنها آنقدر مغرور نبودند که این کار را انجام دهند. و می‌توانستند در روستاهای سامری‌ها موعظه کنند.

فیلیپ به عنوان یک هلنیست احتمالاً فقط می‌توانست به زبان یونانی صحبت کند. او می‌توانست در شهر بزرگ صحبت کند. بسیاری از سامری‌های آنجا به زبان یونانی صحبت می‌کردند، اما در روستاهای اطراف، آنها فقط به زبان آرامی صحبت می‌کردند.

بنابراین، پطرس و یوحنا می‌توانند در روستاها به گونه‌ای موعظه کنند که فیلیپ نمی‌توانست. مگر اینکه او با آنها باشد و آنها برایش ترجمه کنند. و عکس این قضیه محتمل‌تر بود.

اما در هر صورت، با رسیدن به آیات ۲۶ تا ۴۰، درباره ایمان آوردن یک مقام آفریقایی می‌آموزیم. و این نکته قابل توجه است. این اولین ایمان آورنده کاملاً غیریهودی است.

پنج بار در روایت آمده است که او یک خواجه است، اگرچه ممکن است دراماتیک‌تر باشد که بگوییم او خزانه‌دار ملکه کانداکا است. روایت مدام تأکید می‌کند که او یک خواجه است. بنابراین، احتمالاً منظور از خواجه، به معنای واقعی کلمه است، نه فقط به عنوان یک مقام رسمی.

در واقع، در دوران باستان تعدادی از مقامات خواجه بودند. خدمتکاران مرد ملکه‌ها اغلب خواجه بودند. و او خدمتکار مرد یک ملکه است.

در دنیای روم، این عمل مورد تنفر بود. مردم به خواجه‌ها به دیده تحقیر می‌نگریستند. آنها را نیمه‌مرد می‌دانستند، و اغلب آنها را نیمه‌مرد می‌نامیدند.

این قابل درک بود که گاهی اوقات افراد با کمبودهای خاصی متولد می‌شوند. اما به ویژه هنگامی که اکثر خواجه‌ها افرادی بودند که به صورت انسانی و به وسیله‌ی انسان خواجه شده بودند. این کار گاهی اوقات برای خدمتکاران مرد انجام می‌شد تا به طور عادی وارد بلوغ نشوند و همچنان توسط اربابان مرد مورد آزار جنسی قرار گیرند.

اما به ویژه با مردمی از بخش‌هایی از جهان که این کار در آنها انجام می‌شد، مانند پارت‌ها، مرتبط بود. خوب، اگر شخصی به معنای واقعی کلمه خواجه بود، طبق تثنیه ۲۳.۱، این شخص نمی‌توانست به دین یهود روی آورد. آنها نمی‌توانستند به جامعه اسرائیل بپیوندند.

آنها می‌توانند خداترس باشند، و این مرد مسلماً خداترس است. منظورم این است که او از روی کتاب مقدس می‌خواند. او به اورشلیم رفته است چون از خدا می‌ترسد.

اما به او اجازه داده نمی‌شد که واقعاً یک مسیحی کاملاً غیریهودی باشد. و او اولین مسیحی کاملاً غیریهودی است. اولین مسیحی کاملاً غیریهودی اهل آفریقا است.

بعدها، چون مردم امروز، آنها را خواجه اتیوپی می‌نامند، و گاهی اوقات ما به ملت فعلی اتیوپی فکر می‌کنیم. و ملت اتیوپی تاریخ مسیحی فوق‌العاده‌ای دارد. در واقع، آنها از طریق شهادت چند مسیحی سوری در حدود سال ۳۳۳، امپراتور ...، به دین مسیحیت گرویدند. ایزانوس، امپراتور امپراتوری نسبتاً نوپای آکسوم در شرق آفریقا، جایی که اکنون اتیوپی است، به مسیحیت گروید.

بخش زیادی از اتیوپی با او به مسیحیت گرویدند. این یکی از معدود مکان‌هایی در جهان است که انجیل در ابتدا بدون شهید گسترش یافت. اما احتمالاً این مقام درباری اهل جایی که ما امروزه اتیوپی می‌نامیم، نیست.

اتیوپی در آن زمان معنای وسیع‌تری داشت، و ذکر کانداکا به ما نشان می‌دهد که او در واقع اهل پادشاهی نروته در نوپی بوده است، که قبل از آکسوم وجود داشته و در واقع به حدود ۷۵۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد. خب، از کجا می‌دانیم که این تغییر مذهب از نظر روایت لوقا بسیار مهم است؟ او قبلاً در فصل ششم از یک نوکیش نام برده است. ما در بخش اول فصل هشتم با سامری‌ها روبرو هستیم.

در فصل ۱۰، کورنلیوس به وضوح یک غیریهودی است، و برخی می‌گویند، خب، او اولین کسی است که به مسیحیت گرویده است. او در واقع اولین کسی است که علناً به مسیحیت گرویده است. او کسی است که کلیسای اورشلیم از او خبر دارد.

اما پیش از وقایعی که به طور عمومی و گسترده شناخته شدند، اتفاقاتی رخ داد. بنابراین، این اولین ایمان آورنده غیریهودی است. فیلیپ، به یاد داشته باشید که پولس و همراهانش، از جمله لوقا، در اعمال رسولان فصل ۲۱، مدتی را در خانه فیلیپ گذراندند.

خب، وقتی فیلیپ و پولس با هم بودند، درباره چه چیزی صحبت می‌کردند؟ احتمالاً یکی از چیزهایی که درباره‌اش صحبت می‌کردند، مربوط به گذشته‌ای بود که شاید پولس هنوز یک جفاکار بود و کلیسا را پراکنده کرده بود. و خب، وقتی فیلیپ رفت چه کار کرد؟ و لوقا حتی ممکن است بعداً در قیصریه، زمانی که پولس تا دو سال در بازداشت رومی‌ها بود، با فیلیپ مانده باشد. اما مطمئناً او موقعیت‌های دیگری برای صحبت با فیلیپ، که قبلاً او را ملاقات کرده بود، داشته است.

خب، او این داستان را شنیده بود، اما این ممکن است داستانی باشد که فقط فیلیپ می‌دانست. هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که فیلیپ به قیصریه رفته باشد. او به اورشلیم بازنگشت.

بنابراین، این چیزی نیست که لزوماً خبرش به کلیسای اورشلیم رسیده باشد. برخلاف تغییر مذهب در سامره، این خبر باید به کلیسای اورشلیم می‌رسید. مسافرانی بودند که مدام در رفت و آمد بودند.

بنابراین، خبر خیلی سریع به گوش می‌رسید. در اینجا پیامی وجود دارد، پیامی که بدون شک لوقا با توجه به عهد عتیق، تأکید بر آن را بسیار ایده‌آل می‌داند. در اشعیا فصل ۵۶، آیات ۳ تا ۵، می‌بینیم که خود خدا از بیگانگان و خواجه‌سرایان استقبال می‌کند.

خب، اینجا کسی هست که هر دوی این‌ها را دارد. این مضمون متنی است که لوقا قبلاً به آن اشاره می‌کند، جایی که عیسی از اشعیا ۵۶ نقل قول می‌کند و می‌گوید، این خانه باید خانه‌ی دعا نامیده شود. مضمون خانه‌ی دعا برای همه ملت‌ها است.

همچنین، در عهد عتیق یک خواجه اتیوپیایی وجود دارد که معلوم می‌شود یکی از معدود متحدان ارمیا است و جان او را نجات می‌دهد. او به اندازه کورنلیوس در کتاب اعمال رسولان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. داستان کورنلیوس سه بار در کتاب اعمال رسولان تکرار می‌شود، اما این به دلیل نقش پطرس در آن داستان است.

کورنلیوس اولین مسیحی رسمی بود. یکی از مهمترین نکات در مورد آن داستان، نه فقط تغییر کیش کورنلیوس، بلکه تغییر کیش کلیسای اورشلیم، تغییر تفکر آنها در مورد آنچه ممکن است اتفاق بیفتد، بود. آنها این را به عنوان یک استثنا در نظر می‌گرفتند نه یک سابقه تا اینکه به فصل ۱۵ اعمال رسولان می‌رسید جایی که پطرس به آنچه در طول خدمت پولس اتفاق می‌افتد گوش می‌دهد و آن را به عنوان یک سابقه ذکر می‌کند.

اما این گرویدن کورنلیوس اولین مسیحی غیریهودی نبود. این مقام درباری آفریقایی اولین مسیحی غیریهودی بود. حال، لوقا رسالت کلیسا را تا غرب، تا قلب امپراتوری مخاطبانش، دنبال می‌کند.

اما این بدان معنا نیست که او اهمیتی به انتشار انجیل به سایر نقاط زمین نمی‌دهد. و او در اینجا روایت می‌کند که این انجیل به اقصی نقاط زمین نیز می‌رسد. و می‌دانید، چون او به انتشار آن به اقصی نقاط زمین اهمیت می‌دهد، این شامل شرق و شمال نیز می‌شود.

بنابراین، به این موضوع به اندازه احیای سامری فضا داده شده است. و همچنین ممکن است از نظر ارتباط با بازدیدکنندگان بین‌المللی در میان ما، نکته قابل توجهی را به ما نشان دهد. برخی از این بازدیدکنندگان از مکان‌هایی هستند که دسترسی به افراد در زمینه خودشان بسیار دشوار است.

اما اگر آنها به شهرهایی بیایند که ما قادر به خدمت هستیم و آزادی بیشتری برای خدمت وجود دارد، به هر حال، ما باید به آنها دسترسی پیدا کنیم. به نظر من، این خیلی غم‌انگیز است که در برخی از کشورهای که آزادی موعظه انجیل وجود دارد، افرادی هستند که هیچ کاری برای رساندن پیام به افراد ناشنیده انجام نمی‌دهند. و خدا اغلب افراد ناشنیده را به سوی آنها می‌فرستد.

بسیاری از شهرهای ما ترکیبی از فرهنگ‌ها هستند. ما باید در برقراری ارتباط با مردم فعال باشیم. منظورم این است که این انتخاب خودشان است که چگونه واکنش نشان دهند.

اما ما قطعاً باید آنها را دوست داشته باشیم و با آنها شریک باشیم. و در این مورد، خدا قطعاً رویدادها را هماهنگ می‌کند. در آیه ۲۶، به فیلیپ گفته می‌شود که احتمالاً به جنوب یا احتمالاً به آنجا برود، عبارت یونانی به معنای ظهر است.

در واقع می‌توان آن را به هر دو صورت ترجمه کرد. اگر ظهر است، اگر او را ظهر می‌فرستند، این خیلی فوری است زیرا معمولاً در ظهر، یک فرد اغلب یک یا دو ساعت در سایه می‌ماند. چوپانان در صورت امکان گله‌های خود را به سایه درختان می‌بردند.

نجاران، هر نوع کاری که انجام می‌دادند، ظهر کار را متوقف می‌کردند و یک غذای سبک می‌خوردند یا چرت کوتاهی می‌زدند و مدتی می‌خوابیدند. اما به احتمال زیاد، این اصطلاح به معنای رفتن به جنوب است که جالب هم هست چون به گفته‌ی او، جاده‌ی جنوبی به سمت غزه است. خب، او انتظار دارد در این جاده چه چیزی پیدا کند، به خصوص که ظاهراً جاده‌ای متروک است، یا یک جاده‌ی متروک یا به سمت غزه‌ی قدیمی، غزه‌ی متروک؟ دو جاده‌ی اصلی از نزدیکی اورشلیم وجود داشت که به سمت جنوب منتهی می‌شد.

یکی از آنها از طریق حبرون به اדومه یا ادم منتهی می‌شد. دیگری در مجاورت ساحل قرار داشت. دیگری به سمت جنوب می‌رفت اما قبل از رسیدن به غزه به جاده ساحلی می‌پیوندید و به سمت مصر می‌رفت.

بنابراین، این مشخص می‌کند که او باید از کدام جاده عبور کند. و ما، از نظر باستان‌شناسی، نقاط عطف رومی را به عنوان نشانگرهای جاده‌ای داریم که نشان می‌دهند این جاده‌ها کجا بوده‌اند. اما او از چیزی متروکه صحبت می‌کند، یا یک جاده متروکه یا به احتمال بیشتر غزه متروکه.

غزه قدیم و غزه جدید وجود داشت. شهر بازسازی شده بود. غزه قدیم، شهری متروکه در نزدیکی اشکلون یونانی تبار، اشکلون عهد عتیق و غزه جدید بود.

بعد از بیداری در سامره، این دستور که فقط به جایی بروید که نمی‌دانید چه اتفاقی قرار است بیفتد، باید پوچ به نظر برسد. اگرچه می‌توانید به فرستاده شدن ابراهیم یا چیزهای دیگر در عهد عتیق فکر کنید. این باید پوچ به نظر برسد.

خداوند اغلب ایمان بندگانش را از طریق دستورات به ظاهر پوچ آزمایش می‌کند. موسی قوم خود را رهبری می‌کند. آنها به یام سوف، دریا، نزدیک شدند و به او گفته شد که دست خود را با عصایش دراز کند و دریا را بشکافد.

این دستور مسخره‌ای به نظر می‌رسد. اول پادشاهان، باب ۱۷، ایلیا به بیوه‌ای در صرغه می‌گوید: «خب، اول «تو غذا را برای من آماده کن.» او گفت: «من همین الان سیر شدم»

می‌خواستم آن را برای خودم و پسر من آماده کنم. بعد قرار بود بمیریم. اما او به دستورش عمل کرد و آن را اجرا کرد.

دوم پادشاهان، فصل ۵، خدمتکار الیاس به نعمان می‌گوید که باید برود و در رود اردن غسل کند. او می‌گوید، آیا ابانا و فرپار، رودخانه‌های دمشق، از این بهتر نیستند؟ او آزرده شده است زیرا می‌خواست الیاس دستش را روی جدام یا چیزی شبیه به آن تکان دهد. اما خدمتکاران او کسانی هستند که خیلی مغرور نیستند.

و آنها می‌گویند، ببین، اگر او از تو می‌خواست کار بزرگی انجام دهی، آیا تو آن را انجام نمی‌دادی؟ بنابراین، آنها او را متقاعد می‌کنند که از این دستور پوچ اطاعت کند. و او پاک شده است، او شفا یافته است. خب، به همین ترتیب، به فیلیپ دستوری نسبتاً پوچ داده می‌شود.

اما وقتی خدا به ما فرمانی می‌دهد، باید از آن اطاعت کنیم. ۸.۲۷، اتیوپی، که به معنای واقعی کلمه در یونانی اتیوپی است. اتیوپی، اصطلاحی یونانی برای تمام آفریقا، در جنوب مصر، بود.

این فقط چیزی نبود که ما امروز اتیوپی می‌نامیم، اگرچه اگر آنها به آن فکر می‌کردند، آن را نیز شامل می‌شد. افسانه‌های مدیترانه‌ای، اتیوپی را در انتهای جنوبی زمین قرار می‌دادند. و تعدادی افسانه در مورد اتیوپی وجود داشت.

میمنون، که جنگجوی قدرتمند و شجاعی بود، پسر ائوس، الهه سپیده دم. یا آندرومدا، که در اساطیر یونان یک شاهزاده خانم اتیوپیایی بود که توسط پرسئوس نجات یافت. گاهی اوقات در هومر، از خدایانی صحبت می‌شود که با اتیوپیایی‌ها می‌رفتند و معاشرت می‌کردند.

آنها گروه بسیار خاصی از مردم محسوب می‌شدند. رایج‌ترین ویژگی ذکر شده برای اتیوپیایی‌ها یا آفریقایی‌های جنوب مصر در ادبیات یونانی، پوست سیاه آنها بود. و این موضوع در عهد عتیق نیز آمده است.

همچنین، شما نیم‌تنه‌ها و مجسمه‌های آنها را دارید. در جای دیگری از نوشته‌ها، از ویژگی‌های دیگری صحبت می‌شود. کاملاً مشخص است که این در مورد آفریقایی‌های جنوب مصر صحبت می‌کند.

از حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، امپراتوری‌های نوبی وجود داشته‌اند. در این امپراتوری خاص، او از پادشاهی مرو صحبت می‌کند. خب، مرو یک پادشاهی سیاه‌پوست نوبی در جنوب مصر، جایی که اکنون سودان است، بود.

و این امپراتوری از حدود ۷۵۰ سال قبل از میلاد وجود داشته است. شهرهای اصلی آن مرو و ناپاتا بودند. سرانجام، این امپراتوری تقریباً زمانی سقوط کرد که تحت الشعاع امپراتوری قدرتمند شرق آفریقا، آکسوم، قرار گرفت.

اما انجیل دوباره در نوبیا گسترش یافت. در قرن‌های پنجم و ششم، این منطقه به یک پایگاه اصلی مسیحیت تبدیل شد. در واقع، تقریباً هزار سال به عنوان یک پایگاه مسیحی باقی ماند.

در نهایت، چون نتوانستند خودشان [مذهب] را به دست آورند، نتوانستند کشیش‌هایی با آموزه‌های دینی پیدا کنند، زیرا اسقف اسکندریه نمی‌توانست از آنها بگذرد و اتیوپی هم نمی‌توانست از آنها بگذرد. در نهایت آنها تسلیم مهاجمان شمالی شدند، اما آنها نتوانستند قرن‌ها آنها را از بین ببرند. بنابراین، در بیشتر تاریخ از این زمان به بعد، در واقع، این یک پادشاهی مسیحی بود.

اما ما واقعاً چیزی نداریم، جدا از سنت شفاهی در مورد اتیوپی، ما واقعاً هیچ چیز مشخصی در مورد آنچه پس از بازگشت این مقام رسمی اتفاق افتاده است، نداریم. احتمالاً او دین خود را به اشتراک گذاشته است. اما ما هیچ جزئیاتی نداریم. گاهی اوقات در انگلیسی به آن کانداکا یا کانداس می‌گوییم.

یونانیان این عنوان را به عنوان عنوان مادر ملکه حاکم می‌دانستند. بنابراین، طبق کاربرد یونانی، احتمالاً این عنوان نه فقط یک ملکه، بلکه ملکه حاکم بوده است. اما آفریقایی‌ها احتمالاً از این عنوان به طور گسترده‌تری استفاده می‌کردند، نه فقط برای ملکه‌ای که زمانی که پادشاهی وجود نداشت سلطنت می‌کرد، بلکه برای هر نوع ملکه‌ای.

یکی از آنها، یک ملکه مادر حاکم، در واقع آگوستوس را شکست داد. او مجبور به عقب‌نشینی شد. و تعدادی گزارش باستانی دیگر در مورد این ملکه‌های قدرتمند اتیوپی وجود دارد.

طبق افسانه‌های یهودی، موسی با یکی ازدواج کرد. در این دوره یک پادشاه وجود داشت. نام او ملکه نوادیماک بود.

ما نمی‌دانیم که آیا این همان ملکه بوده است یا نه، اما آن ملکه یکی از ملکه‌هایی بوده که در واقع بر نوبیا یا امپراتوری مرو حکومت می‌کرده است. در هنر نوبی، ملکه با جواهرات فراوان و همچنین کمر پهن او به تصویر کشیده شده است، به این معنی که او غذای زیادی در دسترس داشته است. این در این فرهنگ چیز بزرگی محسوب می‌شد.

این ملکه قدرتمندی بود. اینکه آیا او در حال سلطنت بود یا با شوهری که در حال سلطنت بود ازدواج کرده بود، در این دوره با اطمینان نمی‌دانیم زیرا تاریخ حاکمان مرو هنوز توسط باستان‌شناسان کاملاً مشخص

نشده است. اما خزانه‌دار ملکه قطعاً فردی قدرتمند خواهد بود زیرا ملکه بسیار ثروتمند بود و این یک پادشاهی بسیار ثروتمند بود.

باستان‌شناسان ثروت قابل توجهی را در ویرانه‌های مرو، که بسیار جنوبی‌تر از مصر در کنار نیل بود، یافته‌اند. زبان یونانی در روابط تجاری با مصر استفاده می‌شد. مرو روابط تجاری زیادی با شمال داشت.

روم بسیاری از کالاهای آفریقایی خود را از آنجا تهیه می‌کرد. اگر طاووس یا هر چیز دیگری می‌خواستند معمولاً از طریق مرو به دستشان می‌رسید. در این دوره، زبان شهرهای مصر یونانی بود.

بسیاری از مردم عادی هنوز به زبانی که ما قبطی می‌نامیم صحبت می‌کردند، اما یونانی برای امور رسمی مورد استفاده قرار می‌گرفت. نیل برای تجارت بسیار خوب بود زیرا به دلیل باد می‌توانستید به سمت جنوب روی نیل کشتیرانی کنید، یا به دلیل جریان آب می‌توانستید به سمت شمال روی نیل کشتیرانی کنید. این مقام رسمی بدون شک یونانی صحبت می‌کرد زیرا درگیر مسائل اقتصادی پادشاهی بود، که مهم است زیرا به یاد داشته باشید، فیلیپ یک هلنیست است.

یونانی زبان اوست، بنابراین این زبان مشترکی است که آنها می‌توانستند با آن ارتباط برقرار کنند. احتمالاً زبان طوماری که این مقام رسمی می‌خواند نیز همین است، که می‌توانسته به راحتی آن را یاد بگیرد. او حتی می‌توانسته در اورشلیم هم یک طومار یونانی به دست آورد، اما احتمالاً راحت‌تر آن را در اسکندریه، زمانی که در راه شمال بود، به دست آورده است.

آیه ۲۸، او سوار بر ارابه است. فقط ثروتمندترین افراد ارابه داشتند. مردم گهگاه در حالی که در ارابه‌های گران‌قیمت نشسته بودند، کتاب می‌خواندند.

شاید خودش کتاب می‌خواند. بدون شک باسواد بود. از طبقه‌ای بود که مطمئناً می‌توانست از پس هزینه‌های تحصیل بریاید، اما شاید خواننده‌ای داشت که آن را برایش می‌خواند.

و احتمالاً، این به زبان یونانی است. در غیر این صورت، هیچ راهی وجود ندارد که فیلیپ تشخیص دهد چه متنی را می‌خواند. در آیه ۲۹، روح به فیلیپ گفته است که به سمت ارابه بدود.

ظاهراً فیلیپ هنوز مرد جوانی است. او از سلامتی خوبی برخوردار است. گاهی اوقات ما آن جنبه مثبت جوانی را در کتاب مقدس می‌بینیم.

پطرس و یوحنا، خب، از نظر من یوحنا، اما افراد مختلف دیدگاه‌های متفاوتی دارند. پطرس و شاگرد محبوب در یوحنا فصل ۲۰، به نوعی در حال رقابت بودند که چه کسی می‌تواند سریع‌تر بدود تا به مقبره برسد. و شاگرد محبوب از پطرس پیشی می‌گیرد، و او این را به خاطر دارد.

اما بعد پطرس به سمت عیسی شنا می‌کند و ارادت خود را نشان می‌دهد و در فصل ۲۱ یک دسته ماهی را به دنبال خود می‌کشد. خب، فیلیپ مرد جوانی بود، احتمالاً یک مرد جوان. وقتی او را در ادامه کتاب می‌بینیم دقیقاً نمی‌دانیم چند سال دارد، اما چهار دختر باکره دارد.

بنابراین احتمالاً، با توجه به آنچه از سن معمول باکره‌ها می‌دانیم، او احتمالاً در آن زمان مرد جوانی بوده است. و بنابراین، فیلیپ به سمت ارابه می‌دود، شاید مانند الیاس که از ارابه اخاب سبقت گرفت، از آن سبقت نگیرد، اما به هر حال به سمت ارابه می‌دود. خواندن در سکوت در دوران باستان بسیار نادر بود، نه آنطور که برخی از مفسران قدیمی‌تر می‌گویند که هرگز اتفاق نیفتاده است.

گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد، اما معمولاً مردم با صدای بلند می‌خواندند. آنها بیشتر اوقات خواندن در سکوت را به عنوان یک مهارت جداگانه توسعه نداده بودند. او به سمت ارابه می‌دود، و این مردی است که از کتاب اشعیا می‌خواند.

و مرد می‌گوید، پیامبر درباره چه کسی صحبت می‌کند، درباره خودش یا شخص دیگری؟ خب، این یک طرح الهی است. شما گاهی اوقات در کتاب مقدس چنین چیزهایی دارید، مانند پیدایش ۲۴، جایی که ابراهیم خدمتکارش را می‌فرستد تا برای اسحاق از خانواده خودش همسری پیدا کند. و جزئیات به گونه‌ای در جای خود قرار می‌گیرند که تأیید را کاملاً واضح می‌کنند، که برای پیام پیدایش بسیار مهم است زیرا این خط باید ادامه یابد.

بنابراین، پیدایش ۲۴ به تفصیل روایت می‌شود، و داستان حداقل دو بار نقل می‌شود، همانطور که خادم با جزئیات برای خانواده‌ای که به آنها ملحق می‌شود، تعریف می‌کند که چگونه خداوند این را برای او تأیید کرده است. خب، احتمالاً اکثر شما، اگر مدت زیادی پیرو عیسی بوده‌اید، برخی از این موقعیت‌های الهی را تجربه کرده‌اید. آنها اتفاق می‌افتند، خب، به نظر خیلی اوقات اتفاق می‌افتند.

من شاهد وقوع آنها بوده‌ام. من آنها را اغلب تجربه کرده‌ام. اما این یکی کاملاً دراماتیک است.

خیلی مهم است که خبر خوش بتواند حتی به این سرزمین دوردست هم برسد، دورتر از آنچه فیلیپ بتواند برود، دورتر از آنچه توانایی‌های زبانی فیلیپ بتواند او را ببرد. اینجا یک لحظه کلیدی است. خب، متنی که خوانده می‌شود از اشعیا ۵۳ است.

حالا، منظور از خادم در کتاب اشعیا کیست؟ خب، گاهی اوقات اشعیا در اشعیا ۴۲ و برخی از متون بعدی به ما می‌گوید که مراد از خادم، صریحاً اسرائیل است. بنابراین، اگر کسی بگوید که نه، خادم نمی‌تواند اسرائیل باشد، متأسفم، اما شما با آنچه متن صریحاً می‌گوید، در تناقض هستید. در اشعیا ۴۹، خادم نیز اسرائیل است، اما در ۴۹.۵، به نظر می‌رسد که خادم از بقیه اسرائیل متمایز است و به نمایندگی از اسرائیل رنج می‌برد.

و سپس دوباره، در فصل ۵۳، آیات ۱ تا ۳، خدمتکار توسط اسرائیل طرد می‌شود. در آیات ۴:۵۳ تا ۱۲ آمده است که خدمتکار گناهان اسرائیل را به دوش می‌کشد، اگرچه اشعیا در مورد مجازات اسرائیل به خاطر گناهانش صحبت کرده است. فصل ۴۰، دو برابر گناهانش.

و در اشعیا ۵۳، آیه ۹، آمده است که این بنده گناهکار نیست. و در ۵۳.۱۲، این بنده داوطلبانه رنج می‌کشد. به نظر نمی‌رسد که این توصیف، قوم اسرائیل را توصیف کند.

به نظر می‌رسد کسی را به تصویر می‌کشد که به نمایندگی از اسرائیل عمل می‌کند. یک نفر در اسرائیل، یک بازمانده صالح که به نمایندگی از اسرائیل عمل می‌کند. و البته، این در عهد جدید به عیسی مسیح نیز اطلاق می‌شود، که با نگاهی به گذشته می‌توانیم ببینیم که او کسی است که این را محقق کرد.

در اعمال رسولان فصل ۸، آیات ۳۶ تا ۳۸، این مرد بسیار خوشحال است. خب، او اجازه نداشت به یهودیت تغییر دین دهد. او به عنوان یک خواجه نمی‌توانست، اما حالا می‌تواند.

او می‌تواند تغییر دین دهد. وادی‌هایی نزدیک غزه بود. آنها به جایی می‌رسند که می‌گویند اینجا آب هست.

چه چیزی مانع غسل تعمید من می‌شود؟ در غسل تعمید یهودی، غوطه‌وری کامل در آب فرض می‌شد. بنابراین، اگر یک غیریهودی می‌خواست به یهودیت روی آورد، در آب غوطه‌ور می‌شد. در واقع، معمولاً غوطه‌وری در آب بسیار عمیق‌تر از آنچه حتی در کلیساهای امروزی انجام می‌شود، انجام می‌شد، به این صورت که فرد معمولاً باید کاملاً برهنه می‌شد.

بعدها خاخام‌ها گفتند که اگر چنین باشد، مقدار زیادی از یک نخ لوبیا بین دندان‌های شما بوده است، و این تبدیل را باطل می‌کند زیرا شما کاملاً در آب غوطه‌ور نشده‌اید. حال، من فکر نمی‌کنم که یحیی تعمید دهنده مردم را برهنه در رود اردن در مکانی که شما مردان و زنان را در کنار هم دارید، غوطه‌ور می‌کرده است. با توجه به آنچه که ما در مورد یهودیت می‌دانیم که از برهنگی و غیره بیزار است، به جز در مورد اعدام‌ها، فکر نمی‌کنم این احتمال زیاد باشد.

و بنابراین، این ممکن است غسل تعمید برهنه هم نبوده باشد. اما در هر صورت، آنجا یک وادی وجود دارد. آنها قادر به انجام این کار هستند.

و به عنوان یک خداترس، آن اتیوپیایی احتمالاً نیاز به غسل تعمید را درک کرده است. خب، من نمی‌توانم ختنه شوم، اما حداقل می‌توانم این مراسم را انجام دهم. ضمناً، من سعی نمی‌کنم وارد این موضوع شوم که کلیساهای در دوره بعدی چه باید بکنند.

من فقط دارم توضیح می‌دهم که این پیشینه‌ای است برای اینکه آن زمان چطور این کار انجام می‌شد. وقتی به دیداچه می‌رسید، در حالت ایده‌آل، باید در آب جاری غوطه‌ور شوید. اگر آب جاری ندارید، از آب بدون گاز استفاده می‌کنید.

این به جایی می‌رسد که اگر این کار را نکنید، ممکن است مجبور شوید آن را بریزید. بنابراین، مهمترین چیز این بود که این عملی بود که به عنوان یک عمل تغییر دین درک می‌شد. و اینکه چگونه سنت کلیسای شما این کار را بر اساس هر دوره‌ای که در نظر دارند انجام می‌دهد؛ من فقط در مورد آنچه در اینجا در کتاب اعمال رسولان بود، بر اساس نحوه انجام معمول آن در این دوره صحبت می‌کنم.

اما در اعمال رسولان فصل ۸ و آیه ۳۹، روح، فیلیپ را با خود می‌برد. مرد اتیوپیایی دیگر او را نمی‌بیند، اما با شادی به راه خود ادامه می‌دهد، که این نیز نشانه‌ای از روح در اعمال رسولان است، مانند اعمال رسولان. پایان این فصل. روح، فیلیپ را با خود می‌برد، ۱۳.

حالا، تصور می‌شد که این اتفاق می‌تواند برای یک پیامبر در عهد عتیق، مانند الیاس، رخ دهد. عوبدیا گفت اوه، شاید، می‌دانی، وقتی به من می‌گویی بروم اخاب را بیاورم، ترسیدم. خب، هیچ‌کس نتوانسته تو را پیدا کند.

تو خیلی دست نیافتنی هستی. خداوند تو را پنهان کرده است. من فقط می‌ترسم که بروم به اخاب بگویم و تو اینجا نباشی.

روح تو را خواهد ربود و تو را به جای دیگری خواهد برد. یا در مورد دوم، که در دوم پادشاهان، فصل دوم و آیه ۱۶ اتفاق نیفتاد، برخی از پسران انبیا به الیشع می‌گویند، خب، می‌دانی، ما می‌دانستیم که استادت امروز از تو گرفته خواهد شد. بنابراین شاید، شاید روح خداوند او را به کوهی یا جایی برده باشد.

ما باید برویم دنبالش بگردیم. در حزقیال، فصل سوم، آیات ۱۲ و ۱۴، روح واقعاً حزقیال را می‌برد، اما مشخص نیست که آیا در بدنش است یا به صورت رؤیایی. او، می‌دانید، در یکی از آنها، او واقعاً با موهایش برداشته می‌شود و در روح برده می‌شود، اما این در رؤیاهای خداست.

خب، آیا واقعاً واقعی بود یا نه؟ اما اینجا کاملاً واقعی و فیزیکی است. او واقعاً تغییر مکان داده است. و من در واقع با افرادی صحبت کرده‌ام که این را تجربه کرده‌اند، نه خیلی زیاد.

در عهد جدید هم خیلی رایج نیست. ما اینجا آن را داریم، اما، و سپس در مکاشفه، بسته به اینکه چطور آن را برداشت کنید، احتمالاً به صورت رؤیایی در مکاشفه. بنابراین، و سپس پولس می‌گوید، چه در بدن و چه در خارج، نمی‌دانم، اما گزارش‌هایی از آن دریافت کرده‌ام.

و گزارش‌هایی در این مورد در اندونزی وجود دارد، برخی از تیم‌های خدمتگزاری که پیاده می‌رفتند و کاری که باید یک هفته طول می‌کشید، فقط یک روز یا چیزی شبیه به آن طول کشید. اگر خدا بخواهد، راه‌هایی برای انجام این کارها دارد، اما خیلی رایج نیست. مقام دادگاه آفریقایی به راه خود ادامه می‌دهد.

اما روح فیلیپ او را با خود می‌برد و او شروع به رفتن به شهرهای ساحلی می‌کند. آزوتوس، دژ باستانی فلسطینیان در اشدود. آزوتوس نام فعلی این شهر بود.

این شهر حدود ۲۵ مایل در شمال غزه یا حدود ۳۵ مایل در غرب اورشلیم قرار داشت. او در این شهرها موعظه می‌کرد تا اینکه به قیصریه، قیصریه ماریتیم، رسید، برخلاف قیصریه فیلیپی، جایی که قبلاً به عنوان برج استراتوس شناخته می‌شد. و سپس هیرودیس آن را به افتخار قیصر تغییر نام داد.

بنابراین، و یهودیان و همچنین سایر مردم در آنجا ساکن شدند. بنابراین، قیصریه ماریتیم بیش از ۸۰ کیلومتر در شمال آزوتوس و بیش از ۷۰ تا ۷۵ کیلومتر در شمال غزه قرار داشت.

و در همان جاده ساحلی قرار دارد. بنابراین، فیلیپ در این نقطه فقط در جاده اصلی، در جاده اصلی قدم می‌زند. حالا، فیلیپ اینجا را ترک می‌کند.

بعداً به او برمی‌گردد و او هنوز در قیصریه خواهد بود. بنابراین، می‌دانید، فصل‌های مختلفی در زندگی ما وجود دارد. فیلیپ در مقطعی به عنوان یک مبشر دوره‌گرد بود.

در اینجا، ظاهراً فیلیپ در قیصریه ساکن می‌شود و به خدمت خود ادامه می‌دهد. قیصریه برای این روایت بسیار مهم خواهد بود. آنجا جایی است که پطرس قرار است انجیل را با کرنلیوس در میان بگذارد.

خب، فیلیپ قبلاً آنجا بوده، اما پطرس، یکی از رهبران کلیسای اورشلیم، کسی است که فرستاده شده است زیرا کلیسای اورشلیم نیز باید چیزهایی را یاد بگیرد. قیصریه چندقهرنگی‌تر از اورشلیم بود. اورشلیم تقریباً یهودی‌نشین و یکپارچه بود.

قیصریه بین یهودیان و غیریهودیان تقسیم شده بود. و تبادلات زیادی وجود داشت و همچنین سوءظن و بی‌اعتمادی زیادی وجود داشت. اما فیلیپ قرار است در آنجا ساکن شود و احتمالاً در آنجا خدمت کند.

اما این جایی است که پطرس قرار است در فصل ۱۰ با کرنلیوس ملاقات کند. اما قبل از فصل ۱۰، فصل ۹ است که در آن شاول ایمان می‌آورد. و برای چند فصل، داستان به تدریج بین پطرس و کلیسای اورشلیم از یک طرف و پولس و مأموریت غیریهودیان از طرف دیگر، تغییر می‌کند.

،قیصریه احتمالاً به دلیل جنگ یهود و روم نیز به طور گسترده شناخته شده بود. وقتی جنگ آغاز شد یهودیان و سوری‌ها شروع به قتل عام یکدیگر در خیابان‌های قیصریه کردند. یوسفوس به ما می‌گوید که در مدت زمان بسیار کوتاهی، سوری‌ها دست بالا را گرفتند و حدود ۲۰،۰۰۰ نفر از ساکنان یهودی شهر را قتل عام کردند.

بنابراین، این یک اتفاق وحشتناک بود. اگرچه طبق روایات بعدی کلیسا، فیلیپ دیگر آنجا نبود. فیلیپ و چهار دخترش به آسیای صغیر مهاجرت کرده بودند و بخشی از کلیسای مرتبط با یوحنا در آنجا بودند.

فیلیپ در اینجا به عنوان پیشگام پطرس در رابطه با سامریان، غیریهودیان و حتی قیصریه عمل می‌کند. لوقا احتمالاً این داستان‌ها را از فیلیپ نقل کرده است. گاهی اوقات ما قهرمانان گمنام زیادی در تاریخ داریم.

فیلیپ، اگر لوقا فقط به داستان‌های کلیسای اورشلیم دسترسی داشت، ما از هیچ‌کدام از این چیزها خبر نداشتیم. ما قهرمانان گمنام زیادی در تاریخ کلیسا داریم. برخی از ما در مقابل مردم هستیم، افرادی هستند که از ما خبر دارند، اما افرادی پشت سرمان هستند که برای ما دعا می‌کنند.

ما افراد دیگری هم داریم که شما هرگز اسمشان را نشنیده‌اید و در حال انجام خدمت هستند. به برخی از مبشران بزرگ فکر کنید، به افرادی فکر کنید که آنها را به سوی خداوند هدایت کردند. افرادی که من را به سوی خداوند هدایت کردند، کسانی که وقتی من یک ملحد بودم، در خیابان انجیل را به من رساندند و من دقیقه با آنها بحث کردم و آنها حتی تا یک سال بعد متوجه نشدند که من ایمان آورده‌ام ۴۵

من آنها را پیدا کردم و مطمئن شدم که آنها با من آشنا شده‌اند، و تا آن زمان ده نفر دیگر را به سوی خداوند هدایت کرده بودم. من نام آنها را می‌دانم، اما اکثر مردم نام آنها را نشنیده‌اند. در واقع، اکثر مردم نام اکثر ما را نشنیده‌اند، اما نام ما در آسمان نوشته شده است.

همانطور که در لوقا فصل ۱۰ آمده است، آنها در کتاب حیات بره نوشته شده‌اند و این مهمترین چیز است خدا می‌داند ما که هستیم، و همه ما برادر و خواهر هستیم، همه ما برای همیشه با هم خواهیم بود. یادم می‌آید یک بار داشتم وارد مکانی برای دعا می‌شدم.

مردم آنجا دعا می‌کردند، آنجا عبادت می‌کردند، و من آنقدر غرق در تمام کارهایی بودم که برای خداوند انجام می‌دادم، و اینها چیزهای خوبی بودند. وقتی وارد آنجا شدم، احساس کردم روح القدس با من صحبت کرد، همه اینها چیزهای خوبی هستند، این خدمتی که انجام می‌دهی، این خدمتی که انجام می‌دهی، اما روزی تو این نخواهی بود، و تو آن نخواهی بود، اما چیزی که همیشه خواهی بود فرزند من است، و این قلب هویت ماست. چه مردم ما را بشناسند چه ندانند، فیلیپ قبل از پطرس این مأموریت را انجام می‌دهد، و فیلیپ همان بدنامی را که پطرس به دست آورد، به دست نمی‌آورد.

اما خدا از فیلیپ استفاده کرد تا زمینه جدیدی را ایجاد کند، و خدا در کتاب خدا می‌داند، و این چیزی است که مهم است، که کار خدا پیش می‌رود. ما ابتدا پادشاهی را جستجو می‌کنیم، و هر چیز دیگری به ما اضافه خواهد شد، و در نهایت، این پادشاهی است که مهم است، زیرا این چیزی است که برای همیشه است.

این دکتر کریگ کینر است که در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه یازدهم در مورد اعمال رسولان ۸ است.